

جویا جهانبخش

# «شَب پَرِه» و «شَب پَرِه چِشم»

۳-۱۶

پرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

**چکیده:** نویسنده در نوشتار پیش رو، این بیت از حکایتی در گلستان سعدی را مورد دقت نظر قرار داده است: گرنیند به روز شپره چشم / چشمه آفتاب را چه گناه؟! و سعدی دارد معنای واژه شب پره و شب پره چشم را استنتاج نماید. وی چنین بیان می کند که واژه شپره / شب پره و ریخت های دیگر آن، در معنای خفاش از دیرباز در زبان ها و ادبیات ایرانی رواج داشته است. با این حال، دیده می شود که در زمان حاضر، این معنای شب پره اندک اندک مهجور شده و معنی (معانی) تازه ای از جمله پروانه یافته است و مصادیقی در تأیید این کلام ارائه می دهد. در ادامه، رسم الخط واژه شب پره و شپره و نیز ساختار دستوری بیت را بررسی می کند. در نهایت، خوانش امید مجد از این بیت گلستان سعدی را مطرح می نماید.

**کلیدواژه ها:** شب پره، شپره، شب پره چشم، گلستان سعدی، سعدی شیرازی، حکایات گلستان.

## Shab Pare and Shab Pare-ye Chechm

By: Juyā Jahānbakhsh

**Abstract:** In the present paper, the author has studied a verse in one of the anecdotes in Sa'di's *Golestan*: Gar nabinad be rooz Shab pare chashm / Chashmeyer Aftab rā che gonāh (If the bat can't see during the day/ it's not sun's fault). He has tried to infer the meaning of the words «Shab pare» and «Shab pare-ye chashm». He states that the word «Shab pare»/«Shappare» and its other forms of writing which means bat has long been used in Iranian language and literature; however, it can be seen that, at the present time, the meaning bat has gradually turned to be obsolete and other meanings, including butterfly, have replaced it. He provides different examples in order to confirm this opinion. Following this, he examines the spelling of the word along with the structural form of the verse. Finally, he presents Omid Majd's interpretation from this verse.

**Key words:** Shab pare, Shab pare-ye chashm, Shappare, Sa'di's *Golestan*, *Golestan*'s anecdotes.

معنی مفردة (شب پره) و (شب پره چشم)

جويا جهانبخش

الخلاصة: يتناول الكاتب في مقاله الحالي أحد الأبيات الواردة في حكاية من حكايات ديوان الشاعر الإيراني سعدى الشيرازي (گلستان سعدی) ويدقق النظر في معاني مفرداته، والبيت هو (گرنیند به روز شپره چشم \* چشمه آفتاب را چه گناه؟! )، محاولاً استنتاج معنى مفردة (شب پره) و (شب پره چشم).

ويرى الكاتب أن مفردة (شپره / شب پره) والأشكال الأخرى التي تكتب بها قد استخدمت كثيراً في اللغات والآداب الإيرانية ومنذ أزمان سحيقة بمعنى الخفاش. إلا أننا نرى في الوقت الحاضر أن هذا المعنى لهذه المفردة قد عانى من الهجران شيئاً فشيئاً حتى أخذت هذه المفردة معنىً جديداً. بل معانٍ جديدة. من بينها معنى الفراشة، يشير الكاتب إلى بعض مصاديقها المؤيدة لكلامه.

وفي أثناء ذلك يبحث الكاتب في كيفية كتابة هذه المفردة (شب پره و شپره)، كما يبحث في البنية القواعدية والنحوية لهذا البيت، ليتتهي بالإشارة إلى قراءة أُميد مجد لهذا البيت من أبيات ديوان گلستان سعدی.

المفردات الأساسية: شب پره (= الخفاش)، شپره، شب پره چشم، گلستان سعدی (= ديوان سعدی)، سعدی الشيرازي، حكايات گلستان سعدی.

# «شَب پَرِه» و «شَب پَرِه چشم»

— جویا جهانبخش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

با یاد نازنینِ اوستاد از دَسْت رفته‌ام،  
اُستاد جَمشید شروشیار (مظاهری) - طَيِّبَ اللَّهُ تَعَالَى ثَرَاه  
وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاه -، که دَر یکی از واپسین دیدارهامان  
دَر باره «شَب پَرِه چشم» گفتیم و شنیدیم و... دریغ!  
... بُزُرگا مرِدا که او بود!

۱. شیخ شیراز، سعدی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالرِّضْوَانُ -، در هَمَانِ أَوَائِلِ بَابِ نَحْسَتِ كُليستان، این حکایت را  
دَر جِ فرموده است:

«سَرهنگ‌زاده‌ای را بَر دَر سَرایِ اِغْلَمِش اَ دیدم که عَقْل و کِیاستی و فَهْم و فِراستی زایدالْوَصْفِ داشت؛ هَم از  
عَهْدِ خُردی، آثارِ بُزُرگی دَر ناصیه او پیدا.

بِالایِ سَرَش ز هوشمندی می‌تافت ستاره بُلندی

فِي الْجُمْلَةِ مَقْبُولِ نَظَرِ سُلْطَانِ آمَدِ که جَمالِ صَوْرَتِ و مَعْنی داشت؛ و خِرَدَمندان گفته‌اند: تَوانگری به هُنرست،  
نه به مال، و بُزُرگی به عَقْل، نه به سال. اَبْنایِ جِنْسِ او بَر مَنصِبِ او حَسَد بُردند و به خِیانتی مَتَّهَم گردند و در  
کُشتنِ او سَعی بی فایده نمودند.

دُشَمَن چه زَنَد چو مهربان باشد دوست!؟

مَلِک پُرسید که: مَوْجِبِ خَضَمیِ اینان دَر حَقِّ تو چیست؟

گُفت: دَر سایه دَوْلَتِ خُداوندی - دَامِ مُلْکُه - هَم‌گنان را راضی گردم مگر حَسود را که راضی نَمی شَوَد اِلَّا به  
زَوَالِ نِعْمَتِ مَن؛ و اِقْبالِ و دَوْلَتِ خُداوند باد!

تَوانم آن‌که نیازم اندرون کسی

حَسود را چه کُنم!؟ کوز خود به رَنجِ دَرست

بمیر تا برهی - ای حَسود! -؛ کاین رَنجیست

که از مَشَقَّتِ آن جُز به مَرگ تَتَوان رست!

\* \* \*

شورزبختان به آرزو خواهند مُقْبَلان را زَوَالِ نِعْمَتِ و جِاه

۱. دَر مَأْخَذِ چاپی: «اِغْلَمِش».

دَر چگونگی خواندن این نام، از دیرباز، هفرایی و همداستانی نبوده است و شاید خوانشِ راجِحِ مُعْتَمَد تَر هَمَان باشد که ما اِختیار کرده‌ایم.  
سَنج: کُليستان سعدی، تَصحیح و تَوْضیح: دکتَر عَلامُحْسِنِ یوسُفی، ج: ۱۰، تهرآن: شرکتِ سِهامیِ اِنْتِشاراتِ خَوازمی، ۱۳۹۱ ه.ش، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۲. زنده‌یاد اُستاد دکتَر عبدالرَّسولِ خَیابُور - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْه - دَر مَقالَه سِیاری تَقِیسِ «عَکَلِ مَشْهُور» - که از نوادِرِ نَفائِسِ «مَقالاتِ دانشگاهیِ ایرانه‌ش»  
بُشمار باید داشت، نوشته است:

«مقبَل به معنی نیکبخت که معمولاً به کسریاء خوانند، به فتح باء است و در اَصْل «مقبَل علیه» بوده است («مُحیطُ الْمُحیط») مانند «مدیر» که  
«مدیرِ عَنه» بوده ...»

«مُرغِ عِيسَى» هَم می خواندند.<sup>۷</sup>

باری، شیخ سعدی، خود جای دیگر در گُلستان واژه «سَبَّ پَرِه» را به معنای «خُفَّاش» به کار برده و فرموده است:

سَبَّ پَرِه گَر وَضَلِ أَفْتَابِ نَخَوَاهِد  
رَوْنَقِ بَازَارِ أَفْتَابِ نَكَاهِد<sup>۸</sup>

در مُرْمَره قَطْعَاتِ مُنْدَرَجِ دَرِ كُتُبَاتِ سَعْدِي نِيز از «مُرغِ سَبَّ پَرِه» و هَمَانِ أَفْتَابِ گَرِيزِي مَعْرُوفِ مَعْرُودِش سَحْنِ رَفْتِه است:

مَآه رَا دِيَدِ مُرغِ سَبَّ پَرِه؛ كُفْت:  
شَاهِدَتِ رُويِ وَ دِلْپَذِيَرَتِ خُوسْت!

و پِن كِه خَلَقِ أَفْتَابِ خَوَانْدَش  
رَاسْتِ خَوَاهِي بَه چَشْمِ مَن نَه نَكُوسْت!

گَر نَبِيْنَد، بَه رُوز، سَبَّ پَرِه چَشْم  
چَشْمَه أَفْتَابِ رَا چِه گُناه!

رَاسْتِ خَوَاهِي هَزَارِ چَشْمِ چُنَان  
كُور بَهْتَرِ كِه أَفْتَابِ سِيَاه!<sup>۹</sup>

درباره این حکایت گفتنی کم نیست؛ لیک در این مقال و مقام، سخن ما راجع خواهد بود به بیتِ ماقبلِ آخر، یعنی آنجا که شیخ فرموده است:

گَر نَبِيْنَد بَه رُوزِ سَبَّ پَرِه چَشْم  
شْمَه أَفْتَابِ رَا چِه گُناه!

واژه «سَبَّ پَرِه» و نیز «سَبَّ پَرِه» یعنی «خُفَّاش». ... واژه‌ای است شناخته که در فرهنگها و منابع قدیم بروشنی ایضاح گردیده است و جای گفت و گو ندارد.

«خُفَّاش» را نیز همه می شناسیم. همان جانوری است که تنها «پستاندار پرنده» می شمارندش و به ضعف قوه بصره در روز نامبردار است و بیشتر شبها به پرواز درمی آید. از همین رو نیز در ادبیات ما، «خُفَّاش» را گریزان از آفتاب و حتی «عدوی آفتاب» گفته اند<sup>۱۰</sup>، و با این مایه، مضمونها پرداخته اند<sup>۱۱</sup>. برخی از گذشتگان ما نیز می گفتند که «حضرت عیسی - علیه السلام - بدین صورت مرغی از گل ساخت و...، به فرمان الهی حیات به هم رسانید و پیرید چندان که از نظر غایب شد و بیفتاد و بمرد. پس حق - سبحانه و تعالی - شبیه آن را خلق گردانید»<sup>۱۲</sup>؛ و لذا «خُفَّاش» را

(تشریح دانشکده ادبیات تبریز، ش ۱۲ و ۱۳، مهر و آبان ۱۳۲۸ ه.ش، ص ۹۹ / از مقاله «عللط مشهور» به قلم دکتر عبدالرسول ختانیپور).  
۳. کتبات سعدی، به اهتمام: محمد علی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [باز چاپ زیر نظر: بهاء الدین خورشاهی]، ج ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۲۳.  
۴. از برای رویکردی داستانی اسطوره‌ی بدن ناسازی خُفَّاش با خورشید، نگر: فرهنگنامه جانوران در ادب پارسی (تربایه و آه شناسی، اساطیر، باورها، زیبایی شناسی و...)، دکتر منیژه عبدالهی، ج ۱، تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱ ه.ش، ۳۶۰ / ۳۶۱ در گفتاورد از «سورابادی».

۵. «آفتاب» / «خورشید»، همواره با «خُفَّاش / سَبَّ پَرِه» در تقابل است.  
یک نمونه زیانزد:

مَهرِ دَرخَشْتِه چو پنهان شود  
سَبَّ پَرِه باز برگردد میدان شود!

(آمثال و حکم، علامه علی اکبر دهنخدا، ج ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش، ۴۰ / ۱۷۶۲).

۶. بُوْهَانِ قَاطِعِ، مُحَمَّدِ حُسَيْنِ بِنِ خَلْفِ تَبْرِيزِي مُمْتَخَلَصِ بَه «تُرهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، ۴۰ / ۱۹۹۴.  
در این باره، نیز نگر:

تُرْهَةُ الْقَلُوبِ، خَمْدَاللهِ بِنِ أَبُو بَكْرِ بِنِ خَمْدَاللهِ مُسْتَوْفِي قَزوينِي، به تصحیح: میرهائیم مُخَدَّت، ج ۱، تهران: انتشارات سفیر آردال، ۱۳۹۶ ه.ش، ۴۹۹ / ۱۰.

حکیم سنائی غزنوی، در ضمن چکامه‌ای بُلند، سروده است:  
مُرغِ کَانَ اِيَزْدِ كُنْدِ چُونِ مَهرِ بَرِيْدِ تَر سَبْهَر

مُرغِ کَانَ عِيسَى كُنْدِ بَسِ خُورِ بَاشْدِ پِيشِ خُورِ  
(دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، به سعی و اهتمام: [سید محمد تقی] مُدْرَسِ رَضَوِي، ج ۲، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۲۶۶ - با ضبط «پَرِه».)  
این سخن حکیم سنائی، در واقع رویکردی است کلامی - تفسیری که در میان شمارزی گذشتگان ما زیانزد بوده است و «خُفَّاش» را از منظر تفاوتی که میان مصنوع آیزد است و مصنوع آفریده آیزد، توصیف و تحلیل می کرده است.

سننج:

خُوضِ الْحَيوانِ (تحریر و ترجمه حیات النخون دمیروی)، مُحَمَّدِ تَقِي بِنِ مُحَمَّدِ تَبْرِيزِي، به کوشش: میرهائیم مُخَدَّت - و دکتر یوسف بیگ باباپور، ج ۱، تهران: انتشارات سفیر آردال، ۱۳۹۴ ه.ش، ص ۱۳۴؛ و هَمَانِ كِتَابِ، مُصَحِّح: فَاطِمَه مَهرِي، ج ۱، تهران: مَرکَزِ تَبْرِيزِي دَانِشگاهِي، ۱۳۹۵ ه.ق، ص ۱۲۸.

۷. حکیم سنائی غزنوی در خدیقه الحقیقه فرموده است:

دَمِ شَنِيدِي زُ مُرغِ عِيسَى، رُويِ  
مَدْحَتِ اَكْبُونِ زِ أَفْتَابِ شُونِ

(خدیقه الحقیقه [و تشریح الطریقَه]، [ابوالمجد] مجدود بن آدم سنائی غزنوی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات و توضیحات و فهرستها: دکتر محمد جعفر یاحقی - و دکتر سید مهدی زرقانی، ج ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۷ ه.ش، ۱۰ / ۶۸۴، ب ۱۰۸۱).

۸. بعضی معاصران، این قول گذشتگان را دستمایه طبیب و شوخ طبعی ساخته اند و گفته که چرا باید به حضرت عیسی - علیه السلام - با آن همه لطافت روح و فکر و احساس که از ایشان مشهور است، خَلَقِ خُفَّاشِ مَنسُوبِ گَرْدُودِ؟، نه مثلاً فتاری یا پرستو!  
(نگر: ایران شناسی - مجله، ش ۷، پاییز ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۵۸۵ / از یادداشت (۱۲)) به قلم احسان یارشاطر).

از قضا، گذشتگان، بدین نیز پرداخته و درین باره که چرا خُفَّاش از برای این مقصود منظور قرار گرفته است، تحلیلهائی به دست داده اند و از بداعت آفرینش خُفَّاش سخنها گفته اند که در جای خود خواندنی است.

نمونه را، نگر:

فَرْهَنگنَامَه جَانُورَانِ دَرِ اَدَبِ پارسی، دکتر منیژه عبدالهی، ج ۱، تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱ ه.ش، ۱۰ / ۳۵۹ (در گفتاورد از: تاج الغرّاجم، ۱ / ۳۵۹)؛ خُوضِ الْحَيوانِ، تَبْرِيزِي، به کوشش: مُخَدَّت - و بیگ باباپور، ج ۱، ۱۳۹۴ ه.ش، ص ۱۳۴؛ و هَمَانِ كِتَابِ، مُصَحِّح: مَهرِي، ج ۱، ۱۳۹۵ ه.ق، ص ۱۲۸.

درباره بداعت آفرینش خُفَّاش، خواهندگان، لایذ از خطبه منقول از امیرمؤمنان علی - علیه السلام - در نهج البلاغه ی شریف غفلت نخواهند فرمود.

نگر: نهج البلاغه، سَبَطُ نَصْهِ وَ اِتْكَرْفَهائِسه الْعَلَمِيَّة: اَلدُّكْتُورِ صُبحِي الصَّالِحِ، ط ۴، القاهرة: دار الکتاب المِصرِي - و تَبْرِيزِ: دار الکتاب اللبْنَانِي، ۱۴۲۵ ه.ق، ص ۲۱۶ - ۲۱۸.

۹. گُلستانِ سَعْدِي، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

گفت: خاموش کن! که من نکتم  
دشمنی با وی از برای تو دوست!<sup>۱</sup>

«سَبّ پَرِه» ریخت دیگر همین نام است که در بعضی فرهنگها و برخی از متون قدیم آمده است. گاه نیز «سَبّ پَرِه» گفته شده است.

حکیم سنائی غزنوی در حدیقه الحقیقه فرموده است:

مشنو از سَبّ پَرِه حکایت خور  
گرد دریا برای و نیلوفر<sup>۲</sup>

در ضبط همین بیت حدیقه، بعضی دستنوشتهها «سَبّ پَرِه» دارند.<sup>۱۳</sup>

«سَبّ پَرِه» نیز به همین معنی در فرهنگها و متون قدیم هست.

حکیم سوزنی سمرقندی شروده است:

نباشد چشم بد خواه تو روشن تا بدان گاهی  
که اندر چشمه خورشید نبود خانه سَبّ پَرِه<sup>۱۴</sup>

واژه «سَبّ پَرِه» / «سَبّ پَرِه» و ریختههای دیگران، در معنای «خُفّاش» از دیرباز در زبانها و ادبیات ایرانی رواج داشته است.<sup>۱۵</sup>

چنین می نماید که در عهد متأخر (و خاصه روزگار ما)، این معنای «سَبّ پَرِه» اندک اندک مهجور می گردد و معنی، بل معنای تازه ای بر این واژه بار می شود؛ از آن جمله: پروانه.<sup>۱۶</sup>

زنده یاد استاد دکتر پرویز ناتل خانلری، شعر کوتاهی را از

۱۰. کلّیات سعدی، به اهتمام: مُحَمَّد عَلی فُروغی، ج: ۱۵، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۸۱۵.

۱۱. نمونه را، نگر: منافع حیوان، عبدالهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی، به کوششی: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشارزادی، ۱۳۸۸ هـ.ش.، ص ۱۵۵ و ۱۵۷.

۱۲. حدیقه الحقیقه (و شریعة الطریقه)، [أبوالمجد] مجدود بن آدم سنائی غزنوی، مقدّمه و تصحیح و تعلیقات و توضیحات و فهرستها: دکتر مُحَمَّد جعفر باحقّی (و) دکتر سید مهدی زرقانی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۷ هـ.ش. / ۱۰ / ۶۸۴، ب ۱۰۷۹۹.

نیز نگر: ثخفة الغرائب، مُحَمَّد بن أيوب الحاسب ظبیری، به تصحیح: جلال متینی، ج: ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱ هـ.ش.، ص ۲۶۰؛ که در آن «سَبّ پَرِه» / «سَبّ پَرِه» آمده است.

در همین کتاب ثخفة الغرائب (ص ۱۱۴ و ۱۳۳)، ریخت «سَبّ پَرِه» نیز آمده است.  
۱۳. نگر: حدیقه الحقیقه (و شریعة الطریقه)، همان تصحیح باحقّی (و) زرقانی، ج: ۱، ۱ / ۶۸۴، ب ۱۰۷۹۹، هایش.

۱۴. دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح و مقدّمه و شرح احوال و فهرست لغات و ترکیبات و جایها با معانی و تقاسیر از دکتر ناصرالدین شاه حسینی، [ج: ۱]، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸ هـ.ش.، ص ۱۹۰.

۱۵. در مازندران، خُفّاش را، «شوهری» می گویند (نگر: یادگار فرهنگ آمل، ضمّصام الدین غلامه، ج: ۱، تهران: ۱۳۳۸ هـ.ش.، ص ۹۵)؛ در کرمان، «سَبّ پَرِه» (نگر: فرهنگ کرمانی، منوچهرشونده، ج: ۱، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۵ هـ.ش.، ص ۱۹۰).

۱۶. نیز سنج: فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی دکتر حسن آتوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ هـ.ش.، ص ۴۴۳۸ / ۵.

«کورونوشی»، شاعر معاصر ژاپنی، با عنوان «پروانه» ترجمه کرده است از این قران:

«گلی از شاخ فروافتاد

باز برجست و سر شاخه نشست

آه، این سَبّ پَرِه بود!»<sup>۱۷</sup>

هؤیداست که اُستاد خانلری، «سَبّ پَرِه» را در اینجا به همان معنای «پروانه» به کار برده است.

این تمایل در شماری از قرآن پژوهان فارسی نویس نیز هست که واژه قرآنی «الفرّاش» را به «سَبّ پَرِه ها» برگردانند.<sup>۱۸</sup>

بسیاری از معاصران ما، «سَبّ پَرِه» را چونان «شاپَرِه» و «شاپَرِه»، به معنای نوعی حشره / «پروانه» ی نسبتاً دُرُشت که بیشتر شبها می بینیم و هر جا نوری باشد به سوی آن جلب می شود، به کار می برند<sup>۱۹</sup>؛ و این، گویا معنای غالب و شایع واژه مذکورست در سده اخیر.<sup>۲۰</sup>

برخی از معاصران نیز هر پرنده شبانگه ای را، اعم از جغد و خُفّاش، «سَبّ پَرِه» خوانده اند.<sup>۲۱</sup>

۲. در بیستی از گیلستان سعدی که مورد بحث ماست (أعنی: «گر ببیند، به روز، سَبّ پَرِه چشم / چشمه آفتاب را چه گناه؟!»، برخی - چنان که گذشت - «سَبّ پَرِه» ضبط کرده اند و برخی «سَبّ پَرِه»<sup>۲۲</sup>؛ و پرتفاوتی نمی کنند.

«سَبّ پَرِه»، ریختی است از «سَبّ پَرِه» که در قرآیند زبانی «ادغام» پدید آمده است. با این همه، هویت زبانی مستقّل هریک از دو ریخت ملفوظ و مکتوب «سَبّ پَرِه» و «سَبّ پَرِه»، نکته ای است که از آن نباید غفلت کرد.

۱۷. گزینة أشعار پرویز ناتل خانلری، به اهتمام: ترانه ناتل خانلری، با گفتمانی از: دکتر مُحَمَّد رضا شفیع کدکنی، ج: ۱، تهران: انتشارات فرارید، ۱۳۹۴ هـ.ش.، ص ۱۲۰.

۱۸. نمونه را، نگر: آینه پژوهش، مهر و آبان ۱۳۸۷ هـ.ش.، ص ۱۱۲، ص ۵ (از مقاله «ادبیات و قرآن»، به قلم و داد القاضی و مستنصر میر، ترجمه نصرت نیل ساز).

۱۹. نمونه را، در یکی از «چاپ شده» های کثیرالانتشار جوان پسند می خوانیم: «گفت... چندشم می شه وقتی این طوری دستشون روی زن به من. می فهمی چی می گم؟ من فقط چند بار تجربه رد شدن سوسک از روی دست و پام و به بار هم نشستن سَبّ پَرِه روی دستم رو داشتم. پس جوابی ندادم. اما تقریباً میفهمیدم چی می گم!...»

(خطرات سفیر - به انضمام تصاویر، نیلوفر شادمهری، ج: ۳، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر - وابسته به حوزه هنری، ۱۳۹۷ هـ.ش.، ص ۲۴۴).

۲۰. نگر: فرهنگ فارسی عامیانه، أبوالمحسن نجفی، ج: ۲، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۷ هـ.ش.، ص ۹۵۲.

۲۱. نگر: همان، همان ص.

۲۲. نمونه را، نگر: گیلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱، ص ۶۳.

زنده یاد استاد اَحمَدِ بَهْمَنیَار در گفتارِ مشهوری که در باب «اِملایِ فارسی» دارد - و بارها به چاپ رسیده و از نَحسْتین گامهای اُستوار در موضوعِ خود بشمار است -، در زُمَرهٔ اُصولی که باید در وضعِ قَوَاعِدِ برایِ اِملایِ فارسی رعایت شود، از جمله فرموده است:

«... از دورسم الخَطِّ صحیح، آن را که اصل کلمه را نشان می دهد اختیار کنند، مثلاً «شَب پَرِه» را «شپَرِه» هم می توان نوشت و هر دو صحیح است، لیکن اگر «شَب پَرِه» نوشته شود، اصل کلمه را هم نشان می دهد که مُرکَّب از دو لَفْظِ «شَب» و «پَرِه» است»<sup>۲۳</sup>.

بَحْث ما در قَوَاعِدِ رَسْمِ خَطِّ و به اصطلاح: «اِملایِ فارسی نیست تا بخواهیم در قَبول یا رَدِّ اُصلی که زنده یاد بَهْمَنیَار پیش نهاده است (و شاید تأسیس کرده)، خوض کنیم؛ لیک این هست که تَفَاوُتِ دَوْرِیخْتِ «شَب پَرِه» و «شپَرِه» را به تَفَاوُتِ رَسْمِ الخَطِّیِ صرف نَباید فُروکاست. آنچه رُخ داده است، - چنان که گفته شد - اِِدغامی است زبانی / آوایی میانِ دو حرفِ مُتجانس («ب» و «پ») که این اِِدغام در نویسیِ واژه نیز بازتافته است. پس، باید هُوَیَّتِ زبانیِ مُستقلِّ هَر یک از دَوْرِیخْتِ مَلْفُوظِ «شَب پَرِه» و «شپَرِه» را، عَلَی رُغْمِ اُصلِ مُشترکشان، در زبانِ فارسی و مُتونِ مَنثور و مَنظومِ آن به رَسْمِیَّتِ بَشناسیم و هِیچیک را به سودِ دیگری از مِیدانِ نَرانیم.

۳. با صَرَفِ نَظَر از آنچه دَر بارهٔ اُصلِ واژهٔ «شَب پَرِه» و رِیخْتِ دیگرش: «شپَرِه»، گُفتنی است، ساختارِ دَستوریِ بَیْتِ مَورِدِ بَحْثِ ما، اَعنی: «اگر نَبیند به روز شپَرِه چَشْم / چَشْمَهٔ اَفْتاب را چه گناه؟!»، هم سَزایِ دَرنگ است.

دَر این باره، قولی مشهور هست که دَر روزگارِ ما، دَر میانِ کُزائندگان و خوانندگانِ گُلستان، شیوعی دارد.

آن قولِ مشهور که به اَلْفَاظِ گونه‌گون بیان شده، این است که: «شَب پَرِه چَشْم: اِضافهٔ مَقْلُوب است یَعنی چَشْمِ شَب پَرِه»<sup>۲۴</sup>؛ «شَب پَرِه چَشْم (چَشْمِ شَب پَرِه) اِضافهٔ مَقْلُوب است»<sup>۲۵</sup>؛ «شپَرِه چَشْم قَلْبِ اِضافَت است اَی چَشْمِ شپَرِه»<sup>۲۶</sup>؛ «شَب پَرِه چَشْم به اِضافَتِ مَحْمولِ بَر قَلْبِ به مَعنی چَشْمِ شَب پَرِه باشد مانند جهان پهلوان»<sup>۲۷</sup>؛ «شپَرِه چَشْم: اِضافهٔ مَقْلُوب، چَشْمِ شپَرِه، دیدۀ خُفّاش»<sup>۲۸، ۲۹</sup>.

از عباراتِ غَالِبِ کُزائندگان و تَرجمانانِ گُلستان که دَر بارهٔ ساختارِ دَستوریِ کَلِمَه و کلامِ سَعَدی توضیحی نداده‌اند ولی بَیْتِ یا صَرَفِ هَمین تَعبیر را مَعنی کرده‌اند نیز پیدا است که از هَمین فَهْم و تَلَقّی پَیروی کرده‌اند.<sup>۳۰</sup>

۲۳. نامهٔ فرهنگستان (دورهٔ قدیم)، س ۱، ش ۴، آبان ۱۳۲۲ هـ. ش.، ص ۵۶ (از مقالهٔ «اِملایِ فارسی - پیشینه‌ها به مقامِ فرهنگستان»، نوشتهٔ اَحمَدِ بَهْمَنیَار).

۲۴. گُلستان، دَکتر مَحْمَدِ خَرائلی، ج: ۱۴، تهران: اِنْتِشاراتِ بَدْرَقَهٔ جاویدان (با همکاری: اِنْتِشاراتِ جاویدان)، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۲۴۶.

۲۵. گُلستانِ سَعَدی، تَصحیح و تَوْضیح: دَکتر غلامحَسینِ یوسفی، ج: ۱۰، ص ۲۵۷.

۲۶. چَمَنستان، مُفتی مَحْمَد تاج‌الدینِ مَخْلَص به: تَهجَت (وَلَد: مَحْمَد غیاث‌الدینِ حَسین خان)، اَفَسْتِ چاپِ سَنگی (ی مَطْبَعِ صَفَدَری تَیْمَنی / ۱۲۹۸ هـ. ق.)، زاهدان: کِنائت‌فروشی خَنفی، ۱۳۶۳ هـ. ش.، ص ۹۴.

۲۷. شَرَحِ بَدْرَعَلیِ بَر گُلستان، بَدْرَعَلی، محلّهٔ مرزاپور (هند)، ۱۲۴۸ هـ. ق. / ۱۸۳۲ م.، ص ۷۶.

۲۸. گُلستانِ سَعَدی، به کوشش: دَکتر خَلیلِ خَطیب زَهَبَر، ج: ۲۵، تهران: اِنْتِشاراتِ صَفی عَلیشاه، ۱۳۹۲ هـ. ش.، ص ۶۸.

۲۹. از برایِ دیگر واگو به گِرانِ هَمین خَواش و اِیضاح، نَگَر:

گُلستان، حَواشیِ جَدیده و نِکاتِ مُفیده از مولوی نَقیب اَحمَدِ دیوبندی، پشاور: رَحمن کُل پبلیشرز، بی تا، ص ۵۵؛ و گُلستان، اُفَسْتِ از رویِ چاپِ سَنگی مُخَسَّسِ (ی هِندی ط)، بَغداد: المَکْتَبَةُ العَرَبیَّة (لِصاحِبِها: نُعمانُ الأعظمی)، بی تا، ص ۳۰؛ و: شَرَحِ سَوَدی بَر گُلستانِ سَعَدی، تَرخَمَه و شَرَحِ غلامرضا کَمالی نیا، ج: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ نور گیتی - با همکاری: شَرکتِ سِهامی اِنْتِشار - ۱۳۹۵ هـ. ش. / ۱۰ / ۲۴۴ (که البتّه بَیاناتِ سَوَدی بَستوی نیست؛ بَل اِفاداتِ مُترجمِ بی اَمانتِ کِتَاب است که جانشینِ سَخنِ سَوَدی کرده).

نیز نَگَر: اِضافه، دَکتر مَحْمَدِ مَعین، ج: ۴، تهران: مَوْسَسَهٔ اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ. ش.، ص ۱۶۴.

۳۰. نمونه را، نَگَر: تَرْخَمَةُ الخِلیستانِ الفارسی العِبادَة المَشیرالی، مَحاسِنِ الادبِ بِالطَفِّ اِشارة، تَعْرِیب: الخِواجِا جِبرائیل بن یوسف الشَّهَریزِی المَخَلع (ف ۱۲۶۷ هـ. ق.)، غَنی بَنَشْرَه و طَبِعه: الشَّیخ اِبْراهیم مَظطَفی تاجِ الکُتبی بَظَنط، المَطْبَعَةُ الرِّحمانیة بِمِصر، ۱۳۴۰ هـ. ق.، ص ۳۹؛ و:

دَر بَابِ «قَلْبٍ إِضَافَتٍ» که «دَر فَاْرِسی بَسِیَار شَاِیِعِ اسْتِ اَز قَبِیلِ «گِیْهَانِ خَدِیَو» و «کَشَوْر خُدَا»<sup>۳۱</sup>، رُوشِنِ اسْتِ که اِیْنِ «قَلْبٍ» رَا اسْتِحْسَانِ اَهْلِ زَبَانِ رُوَا می دَازد و هَر مُضَافِ و مُضَافٍ اِلَیْهِی رَا مَقْلُوبِ نَتَوَانِ سَاخْتِ.

اگر نگارنده این سطرها، مثلاً به جای «کتاب من» یا «شاهنامه ی فردوسی» یا «بالین دوست» یا «حقی همسایگی»، بگوید: «من کتاب» یا «فردوسی شاهنامه» یا «دوست بالین» یا «همسایگی حقی»، و آن را از مقوله «قَلْبٍ إِضَافَتٍ» قَلَمِ دَهْد، بی گمان شمای خواننده زبان آگاه را از مدعای غریب من و این تعبیر ناموزن بر ساخته و در انداخته، خنده ها خواهد آمد.

بَحْثِ تَفْصِیلی دَر مَقْلُوبِ «قَلْبٍ إِضَافَتٍ»، اَز حَوْصَلَهٗ مَقَالِ مَایِیرونِ اسْتِ؛ و اَفْسُوسِ و هَزَارِ اَفْسُوسِ که دَسْتورنویسانِ مَآنِ هَمِ غَالِباً دَرِیْنِ مَبْحَثِ دَا دِ سَخْنِ نَدَاده اِنْدِ.<sup>۳۲</sup>

دَاعِی رَاقِمِ دَر اِیْنِ اِشَارَتِ، هَمِیْنِ اسْتِ که مُبَیِّنِ دَازد: تَأْوِیلِ «شَبِّ پَرِه چِشْم» به «چِشْمِ شَبِّ پَرِه» و «اِضَافَهٗ مَقْلُوبِ» عَادِی قَلَمِ دَا دَنِ اَن رَا، گُویَا بَدِیْنِ سُهولَتِ نَبَا شَدِ که شُمَا رِی اَز فُضْلًا تَلَقَّی فَرْمُوده و بَدَانِ مُلْتَزِمِ شُدِه اِنْدِ.

گُویَا دَر خَوَانِشِ و کُزَارِشِ اِیْنِ بَیْتِ گُلسْتَانِ شَیْخِ، دُرُوسْتِ اَن اسْتِ که «شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم» رَا صِفَتِ مُرْکَبِ (یا به اِصْطِلَاحِ بَعْضِ دَسْتور دَا نَا ن<sup>۳۳</sup>: «قَلْبِ اِتِّصَافِی»<sup>۳۴</sup>) بَدَانِیْمِ، به مَعْنَاِی: کَسِی که چِشْمِشِ به سَا نِ چِشْمَانِ «شَبِّ پَرِه» / «شَبِّ پَرِه» اسْتِ و اَز نَظَرِ کَرْدَنِ دَر اَقْتَابِ عَاجِزِ.

اَز اِیْنِ لِحَاظِ و اَز مَنظَرِ سَاخْتَارِ، «شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم»، دُرُوسْتِ بَمَانَدِ کَلِمَاتِی اَز دَسْتِ «اَهْوِ چِشْم» و «گُربِه چِشْم» و «مُرْغِ دِلِ / مُرْغِ دِلِ» و «گَاوِ دِلِ» و «اَشْتَرِ دِلِ» / «سُتَرِ دِلِ» و «کَبِکِ زَهْرِه» و «کَلَنگِ دِلِ» و «خَرگُوشِ لَبِ» اسْتِ که شِیوَا سَخْتَانِ دِیْرِیْنِه رُوزِ بَا رَا هَا و بَا رَا نَظَا اِشْرَانِ رَا اسْتِعْمَالِ کَرْدِه اِنْدِ و دَر کُتُبِ لُغَتِ نِیْزِ مَسْطُورِ و مَذکورِ اسْتِ.

نَمُونِه رَا، «اَهْوِ چِشْم» یَعْنِی کَسِی که چِشْمَانِی چُونِ اَهْوِ دَازد.

مَنوچِهْرِی دَا مَعْنَاِی فَرْمُوده اسْتِ:

بَزَن - ای تُرکِ اَهْوِ چِشْم! - اَهْوَا ز سِرِّ قِیْرِی

که باغ و راغ و کوه و دشت پُر ماهست و پُر شِعْری<sup>۳۵</sup>

خُودِ شَیْخِ سَعْدِی نِیْزِ فَرْمُوده اسْتِ:

رُوضَهٗ المُوْرِدِ (گُلسْتَانِ)، سَعْدِی السُّیْرَا زِی، تَعْرِیْبِ: مَحْمَدِ القُرَاتِی، دِمَشَقْ: وَا زَاةُ التَّقَا فَهٗ و اِلْاِشَادِ القُومِیْنِ (مُدِیْرِیَّةُ التَّأْلِیْفِ و الرِّجَمَهٗ)، ۱۳۸۱ هـ.ق.، ص ۳۷؛ و: گُلسْتَانِ، شَیْخِ مُصْلِحِ الدِّیْنِ سَعْدِی شِیْرَا زِی، تَرْجَمِهٗ به اِنگِلِسی اَز: فَرَانِسیْسِ گِلَادُوِیْنِ (Francis Gladwin)، فِهْرَسْتِ کَاوِیلِ لُغَاتِ اَز: جَانِ پِلَاتِنِسِ (John Platts)، مُقَدَّمَهٗ و تَصْحِیْحِ اَز: دَكْتَرِ سَیِّدِ کَمَالِ حَاجِ سَیِّدِ خُودِی، ج: ۱، تِهْرَانِ: اِنْتِشَارَاتِ اَلْهُدَی، ۱۳۷۹ هـ.ش.، ۱ / ۲۷؛ و: گُلسْتَانِ سَعْدِی، به کُوشِشِ: سَیِّدِ نُوْرَاللهِ اَبِذِ پَرِیْسْت، ج: ۵، تِهْرَانِ: دَانِشِ، ۱۳۷۶ هـ.ش.، ص ۲۷؛ و: شُرْحِ و سَاده نُوِیْسِ گُلسْتَانِ سَعْدِی، مَحْمَدِ حَمِیْدِ یَزْدَانِ پَرِیْسْت لَارِیْجَانِی، ج: ۱، تِهْرَانِ: اِنْتِشَارَاتِ اِطْلَاعَاتِ، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۲۷۳.

۳۱. نَهْجِ الأَدَبِ، حَکِیْمِ نَجْمِ اللُّغَیْنِ خَا نِ رَا مِپُورِی، تَحْقِیْقِ و تَصْحِیْحِ: دَكْتَرِ زَهْرَهٗ مُشَاوَرِی، ج: ۱، تِهْرَانِ: اِنْتِشَارَاتِ سَخْنِ - بَا هَنْبَا زِی: مُرْکَزِ نُسْخَهٗ پُزُوهِی و تَصْحِیْحِ مَتْنِ دَانِشْگَا هٗ اِصْفَهَا نِ، ۱۳۹۶ هـ.ش.، ۲ / ۸۸۱.

۳۲. عِجَالَهٗ اَز تَرَا ی تَوْضِیْحَاتِی دَر اِیْنِ بَابِ - و لَوَانِ که بَسَنْدِه و خُرسَنْدِی بَخْشِ نَبَا شَدِ، نَگَر:

نَهْجِ الأَدَبِ، نَجْمِ اللُّغَیْنِ خَا نِ رَا مِپُورِی، ج مُشَاوَرِی، تِهْرَانِ، ۱۳۹۶ هـ.ش.، ۲ / ۸۸۲ و ۸۸۵؛ و: اِضَافَهٗ، دَكْتَرِ مَحْمَدِ مُعِیْنِ، ج: ۴، ۱۳۶۳ هـ.ش.، ص ۱۵۹. به عَدَدِ: و فَرْهَنْگِ تَوْصِیْفِی دَسْتُورِ زَبَانِ فَاْرِسی، عِلَاةِ الدِّیْنِ طَبَا طَبَا یِی، ج: ۱، تِهْرَانِ: فَرْهَنْگِ مُعَاَصِرِ، ۱۳۹۵ هـ.ش.، ص ۵۳ و ۲۴.

۳۳. سَنَجِ: اِضَافَهٗ، دَكْتَرِ مَحْمَدِ مُعِیْنِ، ج: ۴، ۱۳۶۳ هـ.ش.، ص ۱۶۶.

۳۴. بَدِیْنِ تَرْتِیْبِ، «شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم» قَلْبِ «چِشْمِ شَبِّ پَرِه» / «چِشْمِ شَبِّ پَرِه» خُودِ بُوْدِ لَیْکِ مُفَادِشِ، دَارِنْدَهٗ حَالَتِ و وَصْفِ اَن تَعْبِیْرِ اِضَافِی می شُود:

«شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم» ← کَسِی که دَا رَا ی حَالَتِ و وَصْفِ چِشْمِ شَبِّ پَرِه اسْتِ: کَسِی که چِشْمِشِ چُونِ اَن چِشْمِ شَبِّ پَرِه اسْتِ.

۳۵. دِیوَانِ مَنوچِهْرِی دَا مَعْنَاِی، به تَصْحِیْحِ: [سَیِّدِ] حَبِیْبِ یَغْمَا یِی، به کُوشِشِ و مُقَدَّمَهٗ: سَیِّدِ عَلِی اَل دَاوُدِ، ج: ۱، تِهْرَانِ: اِنْتِشَارَاتِ بُنِیَادِ مَوْقُوفَاتِ دَكْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشَارِ، ۱۳۹۲ هـ.ش.، ص ۱۸۹.

مُخْتَصَّانِ بوسهل زورَنی، نوشته است:  
 «... یک روز [بوسهل زورَنی] شراب می خورد و با وی بودم؛ مجلسی  
 نیکوآراسته ... در آن میان فرموده بود تا سرِ حَسَنک پنهان از ما  
 آورده بودند و بداشته در طبقی با مِکَبَه. پس گُفت: نوباوه آورده اند،  
 از آن بخوریم. ... آن طبَق بیاوردند و ... مِکَبَه برداشتند. چون  
 سرِ حَسَنک را بدیدیم، همگان مُتَحَبِّر شدند و من از حال بشُدم.  
 ... من در حَلوت، دیگر روز، او را بسیار ملامت کردم. گُفت: ای  
 بوالْحَسَن! تو مردی مُرغَدلی! سرِ دُشمنان چُنین باید! ...»<sup>۳۱</sup>

حکیم سنائی در حقیقه الحقیقه فرموده است:

أندَران صَف که زور دازد سود  
 مرد را مُرغَدِل نَباید بود<sup>۳۲</sup>

و

روز از بددلی چو خُفاشَم  
 که نَباید که صیدِ کس باشَم ...

چَنگُل باز را همی دانم  
 بر هوا مُرغَدِل چُنین زانم<sup>۳۳</sup>

دور باد از ساحت خوانندگان گرامی! ... از همین دست، واژه  
 «گاؤدل» نیز کنایت است از بددل و جبان.

حکیم نظامی گنجه‌ای فرماید:

بی شیردلی به سر نیاید  
 وز گاؤدلان هُتر نیاید<sup>۳۴</sup>

همو در تقریر جزدنامه ارسطومی فرماید:

مَشو با زبون افکنان گاؤدل  
 که مانی در اندوه چون خربه گل!<sup>۳۵</sup>

تو آهوچشم ننگذاری مرا از دست تا آنگه  
 که همچون آهو از دستت نهم سر در بیابانی<sup>۳۶</sup>  
 از همین دست است «غزال چشم» (کسی که چشمانش به چشم  
 غزال می ماند).

سوزنی سمرقندی در آغاز چکامه‌ای سروده است:

نگار من همه حُسن و ملاحظت و جمال  
 همه ملاحظت حُسن و جمال او بگمال

غزال چشم نگاری که بر شکار دلم  
 شده ست چیره تر از شیر در شکار غزال<sup>۳۷</sup>

نیز «گر به چشم» (به معنای: زاغ چشم، کبود چشم).

فردوسی بزرگ فرموده است:

آبا سرخ تُرکی بُد او گر به چشم  
 تو گُفتی دل آزده دازد به حشم<sup>۳۸</sup>

حکیم نظامی گنجه‌ای نیز سروده است:

دگر ره یکی روسی گر به چشم  
 چو شیران به آبرو در آورده حشم

سلاح آزمائی<sup>۳۹</sup> در آموخته  
 بسی درع را پاره بردوخته

در آمد به شمشیربازی چو بَرَق  
 ز سرتا قدم زیر پولاد غرق<sup>۴۰</sup>

از همین قبیل است «مُرغَدِل» که فُصْحای قدیم بسیار به کار  
 برده اند، و کنایت است از بددل و جبان و ترسو و همچنین  
 ضعیف النفس و نازکدل.

بیَهقی در گزارش واقعه حَسَنک از قول مردی «بوالْحَسَن» نام از

۳۱. تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات و توضیحات و فهرستها: دکتر محمدجعفر باخقی (و مهدی سیدی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸ هـ.ش. ۱۰ / ۱۷۸ و ۱۷۹).

۳۲. حقیقه الحقیقه [و شریعه الطریقه]، همان تصحیح: باخقی (و زرفانی، ج: ۱، ۱۰ / ۵۴۴، ب ۸۲۶).

۳۳. حقیقه الحقیقه [و شریعه الطریقه]، همان تصحیح: باخقی (و زرفانی، ج: ۱، ۱۰ / ۶۸۶، ب ۱۰۸۲۶ و ۱۰۸۳۲).

۳۴. لیلی و مخون، حکیم نظامی گنجوی، با خواهی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه گُنهسال به اهِتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۳ هـ.ش.، ص ۵۳.

۳۵. اقبالنامه (جزدنامه)، حکیم نظامی گنجوی، با خواهی کامل [و تصحیح] و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه گُنهسال به اهِتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۷ هـ.ش.، ص ۱۴۴.

۳۶. گزینات سعدی، به اهِتمام: محمدعلی فروغی، ج: ۱۵، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۶۳۹، غ ۶۱۱.

۳۷. دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح شاه حسینی، [ج: ۱]، ۱۳۳۸ هـ.ش. ص ۲۴۶.

۳۸. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تصحیح متن به اهِتمام: رستم علی یف، زیر نظر: ع. آذر، ج ۸، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی خاورشناسی / اداره انتشارات «دانش»، شعبه آذینات خاور)، ۱۹۷۰ م.، ص ۳۶۹، ب ۹۱۷.

۳۹. نسخه بدلی «سلاح» - که میان گمانکان در متن آمده، «سلیح» است.

۴۰. سرفنامه، حکیم نظامی گنجوی، با خواهی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه گُنهسال به اهِتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۶ هـ.ش. ص ۴۵۴.



«أَشْتُرِدِل» و «أَشْتُرِدِل» نیز گاه کنایات است از بَدِیل و جَبان و کَمَّ جُرَّات.

«سه لب» / کفیده لب / کفته لب / کسی که لب زبرین یا زبرین او شکافته باشد (شَبیه به لب خرگوش).<sup>۵۰</sup>

حکیم سنائی در حدیقه الحقیقه فرموده است:

دَر لُبَابِ الْأَلْبَابِ مُحَمَّدٍ عَوْفِي مِي خَوَانِيم:

شاه پُردِل، ستیزه کار بُود  
شاه بَدِیل، همیشه خوار بُود  
بَر میانه بُود شَه عَادِل  
نَه بُود شیرخو، نَه أَشْتُرِدِل<sup>۴۶</sup>

«السَّيِّدُ الْأَجَلُ مُفْتِي الْعَصْرِ، شَمْسُ الدِّينِ دَاعِي الْحُسَيْنِيِّ النَّسْفِي، ... دَر غَزَالِي خَرگُوشِ لَبِ كِه لَعَلِ او را أَلْمَاسِ عَيْنُ الْكَمَالِ شکافته بود و به مُعْجَزَةُ حُسن ماه به دو نیم کرده، این زُباعی گفته است و این تشبیه کرده:

گاه نیز البتّه «أَشْتُرِدِل» و «شُتُرِدِل»، کنایات است از کین تو ز و کینه ورز و کینه کش و کینه ور چو آشتُر.

زُباعی:

دانی ز چه معنی نُشُد ای دَرِّ تِيم!

لَعَلِ لَبِ تُو حِجَابِ دَنَدَانِ چُو سِمِ؟

خورشید رُخت نُخُست تیغی که بَزَد،

بِر لَعَلِ لَبَتِ فَتَادِ و كَرْدَشِ بَه دُو نِیم!<sup>۵۱</sup>

«کَبک زهره» نیز کنایات است از بَدِیل و جَبان و تَرسان و بی مَرزده.

خاقانی شروانی فرموده است:

نمونه ها بسیار است، و استقصای تام در این مقام، نه ممکن است و نه مطلوب ما.

أَسَد، گَاوِیل؛ كَرَكْسَان، كَبْکِ زَهْرَه،  
از آن خَرْمَگَشِ رَنگِ پِیْكَانِ نَمَایَد<sup>۴۷</sup>

همو شروانی:

هَم ز مَی دَان کِه شَاهِبَازِ خِرَد  
کَبْکِ زَهْرَه شَوَد، بَه سِیرِ سَار<sup>۴۸</sup>

عَرَض، این است که:

«شَبَّ پَرِه چَشْم» / «شَبَّ پَرِه چَشْم»، از مَنظَرِ سَاخْتَار، از هَمین قَبیل است که مَلاحِظَه فرمودید، و دیدید که چُنین سَاخْت و پَرِدَاخْتی، دَر زَبانِ شِیوَا شَحْنَانِ پَارسیگوئی، نَادِر نَبودِه است و نِیست.

«کَلَنگِ دِل» نیز کنایات است از بَدِیل و جَبان و تَرسو؛ چُنَان کِه «بازِیل» کنایات است از دَلِیر و جُرَّات مَند و قَوِی الْقَلْب.

فَرُخِ سِیستَانی، دَر چِکامه ای دَر بَابِ شِکَار گاه و شِکَار کَرْدَنِ سُلْطَانِ مَحْمُود، شُروده است:

واثقهی، به گمان من بنده، تعبیر «خَفَافِشِ الْأَبْصَار» که در برخی از نگارنده های کهن آمده است، شاهد قاطع (ترجیح) خوانش «شَبَّ پَرِه چَشْم» / «شَبَّ پَرِه چَشْم» به مَثَابَتِ هَمین صَفَتِ مُرْکَبِ تَوْصِیفِ گَرِ شَخْص (و نه: إِضَافَةُ مَقْلُوبِ عَادِي) است؛ بَل گمان می کنم این کار بُرد مُشَابِه تازی، نَزْدِ أَرَبَابِ ذَوِقِ سَلِیم و سَلِیقَه مُسْتَقِیم - یعنی کَسانی که چِشائِ زَبانی خویِش را دَر سَایَه مُمَارَسَتِ دَر مَتَنِ خَوَانِی تَرَبِیتِ کَرده اند -، آن خَوَانِشِ فَارسی را «مُتَعَبِّین» می دازد و بَابِ تَرْدِید و تَرْدُد را فَرُومِی بِنَدَد.

شَهان کَلَنگِ دِلانند و شاه بازِیل است  
به جَنگِ بَاز نِیاید بَه هِیچ گونَه کَلَنگ<sup>۴۹</sup>

از هَمین عَالَمِ است «خَرگُوشِ لَب» بَه مَعنایِ «لَب شِکَری» /

صَدْرایِ شِیرازی (۹۷۹ - ۱۰۵۰ ه.ق.)، دَر فَايَحَه چِهارمِ مِفتاحِ نُخُستِ کِتَابِ مَفَاتِیحِ الْعَیْبِ گُفته است:

۴۶. حدیقه الحقیقه [و شریعة الطریقه]، همان تصحیح: یاخقی (و زرقانی، ج: ۱، ۱۰۱ / ۳۴۳، ب ۴۵۶۴ و ۴۵۶۳.

۴۷. دیوان خاقانی، ویراسته دکتر میرجلال الدین کزازی، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵ ه.ش. / ۱، ۲۲۲، جامه ۴۸، ب ۱۰۱.

از برای این بیت، نگر: گزارش دُشواربهای دیوان خاقانی (بیتها و تعبیرهای پیچیده، واژه شناسی، نکته های ادبی و هنری)، دکتر میرجلال الدین کزازی، ویراسته دُوم، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ ه.ش. ص ۲۶۶.

۴۸. دیوان خاقانی، ویراسته کزازی، ج: ۱، ۱۳۷۵ ه.ش. / ۱۰، ۲۵۹، جامه ۵۷، ب ۵۴. از برای این بیت، نگر: گزارش دُشواربهای دیوان خاقانی، کزازی، ویراسته دُوم، ج: ۱، ۱۳۸۵ ه.ش. ص ۲۹۳.

۴۹. دیوان حکیم فَرُخِ سِیستَانی، به جمع و تصحیح: علی عبدالرسولی، [ج: ۱، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۲ ه.ش. ص ۲۱۰.

۵۰. در زبان تازی، کسی را که لب زبرین وی شکافته بوده باشد، «أَفْلَح» می گفته اند و کسی را که لب زبرین وی شکافته بوده باشد، «أَعْلَم».

مُظَلِّی کَفْتَه لَب را نِیز گاه «أَفُوق» گفته اند (نگر: لُغَتِ نَامَه دِخُدَا، ذَنْلِ «أَفُوق»).

۵۱. لُبَابِ الْأَلْبَابِ، مُحَمَّدِ عَوْفِي، به سَعی و اهْتِمَام و تَصْحِیح: إِدْوَارِدِ بَرَاون، [با مُقَدِّمه و مُعَاَضَدَت: مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قُرُونِي]، لُیْدَن: مَطْبَعَةُ بَرِیل، ۱۳۲۱ - ۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۹۰۳ - ۱۹۰۶ م. / ۱۰، ۱۸۲ و ۱۸۳.

نِیز نِگر: هَمَان، ۱ / ۳۳۹، تَعْلِیقَه عَلامَه قُرُونِي.

«... أَيْهَا الرَّجُل! إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ إِلَى الْخَلْقِ مَعَ آلاَفِ حِجَابٍ، لِأَجْلِ تَفْهِيمِ ضَعْفَاءِ الْعَقْلِ خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ، فَلَوْنَزَلَ عَرْشُ<sup>۵۲</sup> بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ - مَعَ عَظَمَتِهِ الَّتِي كَانَتْ لَهُ - إِلَى الْفَرْشِ، لَذَابَ الْفَرْشِ (نُسْخَهُ بَدَلًا: نَزَلَ إِلَى الْعَرْشِ لَذَابَ الْعَرْشِ؛ وَ... وَاصْمَحَلَّ...»<sup>۵۳</sup>.

استادِ بسپاردان، آیه‌اللهِ حَسَنِ حَسَنُ زَادَةُ اَمَلِي - زِيدَ عَزَّةُ الْعَالِي -، هَمَّ بِدُرُوسَتِ دَر تَرْجَمَهُ «خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ» دَر این عِبَارَتِ صَدْرَا، اَز وَاؤُهُ «شَبَّ بِرَه چشَم» بِهَره جُسْتِه اَنَد و نُوشتِه:

«... بدان که قرآن با هزاران حجاب برای تفهیم عقول ناتوان و شب‌پره چشمها نازل شد، اگر چنانچه بآیه بسم الله با عظمتی که برای اوست، بر عرش نازل شود عرش آب می‌شود و مُصْمَحَل می‌گردد...»<sup>۵۴</sup>.

نباید پنداشت که تعبیر «خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ»، بِرِسَاخْتَهُ صَدْرَايِ شِیرَازی اَسْت و مَثَلًا و - چُنَان که خَوِي شُمَارِي اَز کُذْشْتِگَان بُوَدِه - دَر تَرْجَمَه اِی تَحْتِ اللَّفْظِي (و خَامَدَسْتَانِه) اَن رَا بِدِین رِیخْت جَامَه عَرَبِيَّتِ دَر پُوشَانِیْدِه اَسْت.

«خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ» رَا، بَسِي پِیش اَز وِی، عَرَبِي نُوِسَانِ زَبَرْدَسْتِ عَرَبِي زَبَان دَر نُوشتارِه اِی خُوِش بِه کَار بُرْدِه اَنَد.

نمونه رَا، اِبْن قِيَمِ (۶۹۱ - ۷۵۱ هـ.ق.) که تَقْرِیْبًا اَز هَمْرُوزْگَارَانِ سَعْدِي اَسْت، بَل اَنَدْکِي پَس اَز وِی مِی زِیْسْتِه اَسْت<sup>۵۵</sup> و مُعَاَصِرِ عَهْدِ جَوَانِي خَوَاجَه حَافِظ بُوَدِه، و - فَاَرِخِ اَز تَعْصَبَاتِ مَذْهَبِي وَ عَقَائِدِ وَ مَنَشِ پُر لَجَاجِش! - دَر عَرَبِيَّتِ وَ اَدَبِيَّتِ، مَرْدِي اَسْت دِیْدِه وَر و بِسپاردان، دَر کِتَابِ اِجْتِمَاعِ الْجُيُوشِ الْاِسْلَامِيَّةِ عَلٰی حَرْبِ الْمُعْظَلَّةِ وَ الْجَهْمِيَّةِ، هَمِيْن تَعْبِيرَا بِه کَار بُرْدِه اَسْت و نُوشتِه:

«... إِنَّ هِيَ وَاللَّهِ إِلَّا فِتْنَةٌ أَغَمَّتِ الْقُلُوبَ عَنْ مَوَاقِعِ رُشْدِهَا، وَ حَيَّرَتْ الْعُقُولَ عَنْ طُرُقِ قَصْدِهَا، تَرَبَّى فِيهِ الصَّغِيرُ وَ هَرَمَ عَلَيْهِ الْكَبِيرُ، فَظَنَنْتُ خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ أَنَّهَا الْغَايَةُ الَّتِي تَسَابَقَ إِلَيْهَا الْمُتَسَابِقُونَ، وَ التَّهْيَاةُ الَّتِي تَتَنَافَسُ فِيهَا الْمُتَنَافِسُونَ، وَ هَيْهَاتَ! أَيْنَ الظَّلَامُ مِنَ الصِّيَاءِ؟!، وَ أَيْنَ الثَّرَى مِنَ كَوَاكِبِ الْجُوزَاءِ؟!، وَ أَيْنَ الْحُرُورُ مِنَ الظَّلَالِ؟!، وَ أَيْنَ طَرِيقَةَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ مِنْ طَرِيقَةِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ؟!، وَ أَيْنَ الْقَوْلَ الَّذِي لَمْ تَضْمَنْ لَنَا عِصْمَةً قَائِلَهُ بِدَلِيلٍ مَعْلُومٍ مِنَ الثَّقَلِ الْمُصَدِّقِ عَنِ الْقَائِلِ الْمَعْصُومِ؟!، وَ أَيْنَ الْعِلْمَ الَّذِي سَنَدُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَنِ جِبْرَائِيلَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، عَنِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى -، مِنْ الْخَرْصِ الَّذِي سَنَدُهُ شَيْخُ أَهْلِ الضَّلَالِ مِنَ الْجَهْمِيَّةِ وَ الْمُعْتَرِلَةِ وَ فَلَاسِفَةِ الْمَشَائِيْنِ؟!...»<sup>۵۸</sup>.

۵۲. در اینجا، ضبط نسخ خطی و چاپی کتابِ صدرای نایکدست است؛ فَلَ تَغْفَلْ.

۵۳. مفتاح‌الغیب، صدرالذین مُحَمَّد الشیرازی (ملاصدرا)، تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر نجفعلی حبیبی، به اشراف: سید مُحَمَّد خاмене‌ای، ویراستار: دکتر مقصود مُحَمَّدی، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرای، ۱۳۸۶ هـ.ش.

۵۴. کیهان اندیشه (مجله)، بهمن و اسفند ۱۳۷۲ هـ.ش.، ش ۵۲، ص ۴۱ و ۴۲ / از مقاله «مدارج قرآن و معارج انسان» به قلم استاد حَسَنِ حَسَنُ زَادَةُ اَمَلِي.

خواننده محترم تَوْجُّه دَاذ که ضبط نَصِ مَن عَرَبِي مَبْنَايِ تَرْجَمَهُ اَسْتَاد بَا ضَبْطِ نَصِ وِیرَا سَتِ مَطْبُوعِ مُتَدَاوِلِ کِتَابِ صَدْرَا که مَا اَز آن کَفْتَاوَرْد کَرْدِیم، لَخْتِي تَفَاوُتِ دَاشْتِه اَسْت.

۵۵. همین تعبیر «خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ» که دیدیم در بیان استاد حَسَنُ زَادَةُ بِه چِه دَقَّت و پُخْتَنْگِي بِه فَارِسی دَرآمده اَسْت، دَر تَرْجَمَهُ فَارِسی مَفَاتِحِ الْغِیْبِ بِه «چشمهای خفاش‌گونه» (نگر: تَرْجَمَةُ مَفَاتِحِ الْغِیْبِ صَدْرَا الْمُتَأَلِّهِيْنِ شِیرَازی، تَرْجَمَه و تَعْلِیق: مُحَمَّد خَوَاجُو، بِا مُقَدَّمَةُ آيَةِ اللَّهِ عَابِدِي شَاهِرُودِي، ج: ۱، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۳ هـ.ش.، ص ۱۶۴) بَرگَرْدَانده شُدِه اَسْت؛ و بِیِدَا سَتِ صَحْتِ وَ دَقَّتِ تَرْجَمَه دَر آن، اَز اَسْمَانِ بِه زَمِيْن رَسِيْدِه! ... هَر چِنْد که مَفْهُومِ کُلِّي دَر جَمْلَه جِزِي دَر هَمَان حُدُودِ خَوَاجُو / تَوَانْد بُوَد.

۵۶. اگر قولِ کَسَانِي رَا که مِی گویند: وَفَاتِ سَعْدِي بِه سَالِ ۶۹۱ هـ.ق. بُوَدِه اَسْت، مُعْتَبَرِ بَدَانِيْم، تَوَان کُفْت: اِبْن قِيَمِ دَر هَمَان سَالِي که شَيْخِ سَعْدِي دَر کُذْشْتِه اَسْت، دِیْدِه بِه جِهَان گُشُودِه؛ وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

۵۷. «من» رَا اَز نُسْخَه بَدَلِ هَا بِه مَتْنِ اَوْرْدِیم. دَر مَتْنِ «إِلَى» بُوَد.

۵۸. اِجْتِمَاعِ الْجُيُوشِ الْاِسْلَامِيَّةِ عَلٰی حَرْبِ الْمُعْظَلَّةِ وَ الْجَهْمِيَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بِنِ اَيُّوبِ اِبْنِ قِيَمِ الْجُوزِيَّةِ، تَحْقِيق: زَائِدُ بْنُ أَحْمَدِ التَّشِيرِي، ط: ۱، مَكَّة الْمُكْرَمَةُ: مَوْسَسَةُ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّاجِحِي الْخَيْرِيَّةِ - وَ دَارِ عَالَمِ الْفَوَائِدِ لِلنَّشْرِ وَ التَّوْزِيعِ، ۱۴۳۱ هـ.ق.، ص ۷۹ و ۸۰.

ناگفته نماند که:

«شَبِّ پَرِه» و «شَبِّ پَرِه چِشْم»، هردو را، در زبان تازی «أَخْفَش» نیز می‌گویند؛ و از سراینده زبان آور ما، سوزنی سَمَرَقَنْدِی، منقول است که در مَدَحِ مَمْدُوحِی «شَمْسُ الدِّین» لَقَبُ گُفْتَه:

چِشْمِ أَخْفَشِ به نورِ چِشْمِ فَلْکِ      تا نیازد نگاهِ کَرْدَنِ خَوْشِ  
بی نَظَرِ بادِ چِشْمِ بَدِ به تو شَمْسِ      چون در آن شَمْسِ دیدهُ أَخْفَشِ!<sup>۵۹</sup>

با زگردیم به آن بیتِ گِلستانِ سَعْدِی و فرا یاد آریم که:

تَلَقَّی «شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم» به مَثَابَتِ هَمِینِ صِفَتِ مُرَكَّبِ تَوْصِیْفِ گَرِوِیْزِگِیِ شَخْصِ (و نه: اِضَافَةُ مَقْلُوبِ عَادِی)، اگر چه غَالِبًا مَعْفُولِ وَاقِیعِ می‌گردد، در میانِ شُرَاحِ گِلستانِ بی سابقه نیست (و به تعبیرِ خُودِ شَیْخِ - عَلَیْهِ الرَّحْمَه -: «نه این بَدَعَتِ مَن آوردَم به عَالَم!»).

شارحِ مَفْضَالِ دِیْرِنَه رُوز، سُوْدِی بُسْتَوِی، تا آنجا که مَن بِنَدَه یافته‌ام، از قَدِیْمِ تَرِینِ کَسَانِیِ است که مَعْنَایِ صَحِیحِ عِبَارَتِ گِلستانِ سَعْدِی را مَورِدِ تَوْجُّهٔ قَرار داده است و قَوْلِ بَعْضِ دِیْگَرِ شَارِحَانِ را نَقْدِ و رَد کرده، و از جُمْلَهِ نَوشْتَه است:

«شَبِّ پَرِه» ... با «چِشْم» یُکْجَا وَصْفِ تَرْکِیْبِیِ می‌شود (کسی که شَبِّ بَیْنَدِ و دَر رُوز نَبِیْنَد).

... کَسِیِ که تَقْدِیْرًا «شَبِّ پَرِه چِشْم» را چِشْمِ شَبِّ پَرِه گُفْتَه، چون از وَصْفِ تَرْکِیْبِیِ آگَاه نَبُودَه به تَرْکِیْبِ اِضَافِیِ اِرتِکَابِ کرده است. ...<sup>۶۰</sup>

از شُرَاحِ قَدِیْمِ گِلستانِ سَعْدِی، یَکِیِ دِیْگَرِ، «خَانِ آرزو» است که بَدِینِ مَعْنَایِ اِلْتِفَاتِ کرده و در خِیَابَانِ نَوشْتَه است:

«شَبِّ پَرِه چِشْم»: کَسِیِ که چِشْمِ او مِثْلِ شَبِّ پَرِه به اَفْتَابِ نَگاهِ نَتَوانَدِ کَرْدَ؛ و می‌توانَدِ که قَلْبِ اِضَافَه بَاشَدِ یَعْنِیِ چِشْمِ شَبِّ پَرِه.<sup>۶۱</sup>

غیاث الدین رامپوری در بهارباران، نوشته است:

«شَبِّ پَرِه چِشْم» به قَلْبِ اِضَافَتِ یَعْنِیِ چِشْمِ شَبِّ پَرِه؛ و بَعْضِیِ گَویَنْد: کَسِیِ که چِشْمِ او مِثْلِ شَبِّ پَرِه به اَفْتَابِ نَگاهِ کَرْدَنِ نَتَوانَدِ.<sup>۶۲</sup>

این «بَعْضِی» که رامپوری می‌گوید، اَمثالِ «سُوْدِی» و «خَانِ آرزو» یَنْد، و اِنْگَارِیِ غِیَاثِ الدِّینِ رَا مِپُورِیِ خُودِ نِیْزِ بَدِینِ رَا یِ اِشْیَانِ گَرُویْده است، چه در مَعْنَایِ بَیْتِ سَپْسِیْنِ حِکَایَتِ سَعْدِیِ دَرِ گِلستانِ، نَوشْتَه است:

«اگر سخن راست می‌خواهی، اینست که اگر هزارها دیگران مثل شَبِّ پَرِه ضَعِیْفِ البَصَرِ و بی‌فائده بوده اَفْتَابِ را روشن نَخواهند، پس کُورمانَدَنِ اِیْنانِ بَهِتْرَاسْتِ و مُوَافِقِ آرزویِ شانِ سِیَاهِ بُوْدَنِ اَفْتَابِ هَر گَز نَشَایَدِ.»<sup>۶۳</sup>

۵۹. لُغَتِ نَامَهٔ دِهْخُدَا، ذَلِی «أَخْفَش».

۶۰. سَیْحِ سُوْدِیِ بَرِ گِلستانِ سَعْدِی، تَرْجَمَهٔ خَیْدَرِ خَوْشِ طَبِیْتِ - و- زَیْنِ العَابِدِینِ چَاوِشِی - و- عَلِیِّ اکْبَرِ کَاظِمِی، ج: ۲، تَبْرِیز: مَرکَزِ نَشرِ فَرهَنگیِ بَهِتْرِینِ، ۱۳۷۴ هـ.ش. ص ۱۷۰.

۶۱. خِیَابَانِ گِلستانِ، سِراجِ الدِّینِ عَلِیِّ خَانِ آرزو، چاپِ سَنَگی، لَکْهَنُو: مَطْبَعِ مَنشِیِ نُوْلُکِشُورِ، ۱۳۲۱ هـ.ق.، ص ۲۴.

۶۲. بَهارباران، غِیَاثِ الدِّینِ رَا مِپُورِی، چاپِ سَنَگی، لَکْهَنُو: مَطْبَعِ مَنشِیِ نُوْلُکِشُورِ، ط: ۳، ۱۳۲۴ هـ.ق. / ۱۹۰۶ م.، ص ۸۳.

۶۳. همان، همان ص.

آفتاب در رنج است...»<sup>۶۶</sup>.

پیداست که ولی مُحَمَّد اکبرآبادی هم «شَبَّ پَرَه چَشَم» را مثل ما خوانده است، نه به عنوان اِضَافَه مَقْلُوبِ عَادی.

این خوانش «شَبَّ پَرَه چَشَم» به صورت صَفَتِ مُرَكَّبِ تَوْصِیْفِیْگَرِ شَخْص - و نه اِضَافَه مَقْلُوبِ عَادی -، مورد اِقبَالِ بَعْضِ طَابِعَانِ و گُزَارَنَدگانِ فَرَنگیِ گِلستان نیز واقع شده است؛ و مَنْ بِندهِ خَدَسِ می زَنَم، بَل ظَنِّ مَثَاحِمِ به یَقینِ دَارَم که فَرَنگانِ این معنی را از شَارِحان و آموزگارِانِ فارسی دانِ هِنْدیِ گِلستان فَرَاگرفته اند؛ وَ اللهُ أَعْلَم.

باری، در واژه نامه ای که از برای گِلستان، صَمیمه چاهای جانسن (Francis Johnson / لندن، ۱۸۶۳ م.) و پلاتس (John Platts / لندن، ۱۸۷۴ م.) گردیده است، «شَبَّ پَرَه چَشَم» را اینگونه اِیضاح کرده اند: «bated, purblind»<sup>۶۷</sup>. در تَرْجَمَه اِدوارد رِهاَتسک (Edward Rehatsek) نیز سخن از «bated persons» است<sup>۶۸</sup>.

سزاست ناگفته نماند که:

سراینده ای از شَبَّه قازَه، موسوم به «تَفْتَه»، از شاگردانِ غَالِبِ دَهلوی، که یکایکِ مَصَارِعِ گِلستان را در عَمَلی مَتَدَوَقانه و ضَمینِ اَشْعارِی نه چندان اَسْتوار «تَضَمین» نموده و آن را تَضَمینِ گِلستان نام کرده است، در تَضَمینِ مِصْرَاعِ مَحَلِّ بَحْثِ ما سُروده است:

«جوید از تَفْتَه، حَصَم، تیره دلی  
وین نداند هنوز شَبَّ پَرَه چَشَم،  
کآفتاب از کُجا بیازد شَب  
گر نبیند به روز شَبَّ پَرَه چَشَم»<sup>۶۹</sup>.

شِعْرَش سُست است و بی مقدار؛ لیک صَریحًا و اِضْحًا هُویداست که «شَبَّ پَرَه چَشَم» را به معنایِ شَخْصِ رُوزکُورِ ضَعِیفِ اَلْبَصَرِ گرفته است، چنان که مُختارِ ماست.

دیگری از قائلانِ بدین خوانشِ مُختار، شیخِ ولی مُحَمَّد اکبرآبادی است که در توضیحِ بَیْتِ موردِ بَحْثِ شیخِ شیراز نوشته است:

«از امراضِ چشم، یکی روزکوری است که اَطْبِا آن را «جَهْر» گویند که به فَتْحَتَینِ به معنی روزکورشدن باشد، و سَبَبِ جَهْر، رَقَّتِ رُوحِ سِت و قَلَّتِ وی جَدًّا پَس با ضَوْءِ شَمْسِ تَحَلُّلِ پَذیرد و دَرِ تاریکیِ شَبِّ اِجْتِماعِ گیرد، و گاهی که سَبَبِ جَهْر قَلیلِ باشد پَس ببیند در تاریکیِ شَبِّ و در ظلِ به روز نیز، و ضَعِیفِ شُودِ از ضو، و مُشابهِ این، مَرَضیِ دیگرست که اَطْبِا آن را «خَفَش» گویند به فَتْحَتَینِ به معنی ضَعِیفِ بَصَرِ و خُرَدیِ چشم از رویِ خَلَقَتِ یا از بیماریِ و در تاریکیِ چیزی دیدن و در روشنائی ندیدن، و خُرَدبودنِ پیشِ کوهانِ شتر باشد، و آن، عَلْتی سِت که نَباشد مگر مولود باشد با انسان، و آن، آنست که هَر دو طَبَقَه قَرْنیه و عَنَبیه رَفیقِ شُوند که شُعاعِ شَمْسِ و ضو آنها<sup>۶۴</sup> نَفوذِ کُنَد یا رُطوبتِ بَیضیه<sup>۶۵</sup> در اَصْلِ خَلَقَتِ قَلیلِ باشد، پَس در روز نتواند دید، چه، درین صورتِ رُطوبتِ جَلیدیه کلالِ پَذیرد و رُوحِ باصره مَتَفَرِّقِ و مَتَحَلِّلِ گَرَدَد. وَ قَوتِ غُرُوبِ شَمْسِ یا در روز اَبَر می تواند دید بجهتِ زَوَالِ مانعِ و گاهی که سَبَبِ عَلْتِ ضَعِیفِ باشد، عَلیلِ به روز در سایه ببیند و در شُعاعِ شَمْسِ ضَعِیفِ شُودِ و لِهَذَا چشم را جَمع و تَنگِ ساخته می بیند. و نَزْدِ اکْثَرِ اَطْبِا، «خَفَش»، عبارت از ضَعِیفِ بَصَرِ سِت با نَدَاوتی که در اَجْهانِ بُوَد و تَفْصیلِ طَبَقَاتِ چشم و رُطوباتِ وی، مُناسِبِ مَقامِ نیست. اگر خواهی در کُتُبِ طَبِّ بَیین. و درین چا «جَهْر» و «خَفَش» هَر دو مُحْتَمَلِ سِت و ثانیِ اولی سِت.

و مِصْرَعِ اَوَّلِ شَرطِ سِت و مِصْرَعِ ثانیِ قائمِ مَقامِ جَزایِ مَحذُوفِ، و مَفْعُولِ «نبیند» - که «اَشیا» سِت - مَحذُوفِ سِت.

یعنی: شَبَّ پَرَه چَشَم اگر به روز چیزها را نبیند، دال بر فُصُورِ چشمِ اوست، نه بر فُصُورِ ضَوْءِ آفتاب؛ چه، ضَوْءِ آفتاب، در نمایندگیِ چیزها، در حَقِّ هِیچکسِ تَقْصیری نمی کُنَد. کسی که باصره او در ضَوْءِ تَفَرِّقِ و تَحَلُّلِ پَذیرد، ضَوْءِ را چه جُرم!

یعنی: حَسُود که از مَنْ در رنج سِت مانند شَبَّ پَرَه چَشَم است که از

۶۶. شرح گِلستانِ فارسی، ولی مُحَمَّد اکبرآبادی، چاپ سنگی، لکهنو: مطبعِ مَنشی نُوَل کِشُور، ۱۸۹۰ م.، ص ۸۶ و ۸۷.

۶۷. نگر: گِلستان، به تصحیح: فرانسیس جانسن (Francis Johnson). لندن، ۱۸۶۳ م.، ص ۶۸ (واژه نامه)؛ و: گِلستان، به تصحیح: جی تی پلاتس صَاحِب (John Platts)، لندن، ۱۸۷۴ م.، ص ۶۵ (واژه نامه).

۶۸. گِلستان و بوستان، برگردان از: ادوارد رِهاَتسک (Edward Rehatsek) - و - جی. ام. ویکنز (G. M. Wickens)، [به اِهْتِمَام: هُوسَنگ زَهْمَا]. ج: ۱، تهران: انشِیاراتِ هِرمِس (با همکارِی: مَرکزِ بَیْن المِلی گُفت و گوئی مَتَدَه)، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۱۹.

۶۹. تَضَمینِ گِلستان، تَفْتَه، چاپِ سَنگی، کانپور: مطبعِ مَنشی نُوَل کِشُور، ۱۸۷۳ م.، ص ۳۷.

۶۴. کذا فی الطَّبِیْعِ. آیا «به آنها» صواب نیست؟

۶۵. «بَیضیه»، یا: رطوبتِ مائی، مایعِ شَفَافِ بزاقی است که در خانه قدامی چشم - یعنی: در جُزئی از چشم که ما بین قَرْنیه و عَنَبیه است - واقع است. خانه قدامی از غشاءِ مخصوصِ موسوم به غشاء «دَمور» یا غشاء «دِیسِمِه» که گویا رُطوبتِ بَیضی از آن تَرشُح می کُنَد مَفْرُوش شده تمام سطحِ خلفیِ قَرْنیه را پوشانیده. در منشأ رُطوبتِ بَیضیه عقایدِ بسیاری است که ذِکْر آنها مَوْجِبِ اِطْنابِ سِت. بهترین است قبولِ کُنیم که این رُطوبت از غشاء «دِیسِمِه» تَرشُح می کُنَد.

(جواهر التشریح، آقا میرزا علی بن زین العابدین هَمْدانی زَئیسِ اَطْبِا - مَعْلَمِ طَبِّ و تَشْرِیحِ دارالفنون، چاپِ سَنگی، بی تا - ختم کتاب ۱۳۰۶ ه.ق. -، ص ۷۲۸ و ۷۲۹).

از مُعَاَصِرَان، دَر حَوَاشِی اِیضَاحِی اُسْتَاذِ بَهَاءِ الدِّینِ خُرَّمْشَاهِی بَر کَلِیَّاتِ سَعْدِی، مِی خَوَانِیم:

«گَر نَبِینَد بَه رُوزِ شَبِّ پَرِه چَشْم: اَین مِصْرَاعِ مَحْتَمَلِ دُو مَعْنِی اَسْت:

أَلْف) اِگَر فَرْدِ شَبْکُور (کَسِی کِه چَشْمِش مَانِنْدِ شَبِّ پَرِه / شَبْ پَرِه اَسْت) نَبِینَد یَا نَتَوَانَد بَبِینَد.

ب) اِگَر چَشْمِ شَبْ پَرِه (اِضَافَةُ مَقْلُوبِ) دَر رُوزِ نَبِینَد»<sup>۷۰</sup>.

الْبَتَّهْ چُنِین مِی نَمَایَد کِه تَعْبِیر «شَبْکُور» دَر نَوشْتَه اُسْتَاذ، سَهْوَالَقَلَمِ بَآشَد، و بَظَاهِرِ مَقْصُودِشَان، «رُوزْکُور» بُوْدَه اَسْت؛ هَر چَکِنْد کِه خُودِ «خَفَّاش» / «شَبِّ پَرِه» رَا نَبِزِ دَر لَعْتِ «شَبْکُور» کُفْتَه اَنَد<sup>۷۱</sup>، و لَذَا - بَه جَدِ یَا هَزَلِ! - تَوَانِ کُفْتِ کِه «شَبْکُور» بَه مَعْنِی «رُوزْکُور» نَبِز هَسْت!<sup>۷۲</sup>

بَارِی، خَوَانِشِ مُخْتَارِ مَآ، هَمَانِ نَخَسْتِینِ اِحْتِمَالِ اُسْتَاذِ خُرَّمْشَاهِی - زَبَدِ عَوْثِه - اَسْت.

اَقَايِ دَکْتَرِ حَسَنِ اَنْوَرِی - حَفِظَةُ اللهِ -، دَر تَوْضِیْحَاتِی کِه بَر گِلِسْتَانِ وِیرَا سَتَه خَوِیْشِ نَوشْتَه اَنَد، اَین بَر دَاشْتِ رَا بَه عَنَوَانِ یَکِ وَجْهِ مُحْتَمَلِ مَجَالِ طَرَحِ دَاْدَه و مَرْقُومِ دَاشْتَه اَنَد:

«شَبْ پَرِه چَشْم: چَشْمِ شَبْ پَرِه (اِضَافَةُ مَقْلُوبِ) یَا شَبْ پَرِه چَشْمِ اِیْنِی اَن کِه چَشْمِی چُونِ چَشْمِ شَبْ پَرِه دَاَزَد، رُوزِ کُور.»<sup>۷۳</sup>

زِنْدَه یَا دَکْتَرِ حَسَنِ اَحْمَدِی گِیَوِی - رَحْمَةُ اللهِ - دَر حَوَاشِیِ تَوْضِیْحِیِ خَوِیْشِ بَر گِلِسْتَانِ سَعْدِی، نَوشْتَه اَسْت: «شَبْ پَرِه چَشْم: چَشْمِ شَبْ پَرِه»<sup>۷۴</sup>؛ و مُتَعَرِّضِ مَعْنِیِ «رُوزْکُور» نَشُدَه اَسْت. بَا اَینِ هَمَه، دَر گِرَازِشِ مَعْنِیِ بَیْتِ سَبْسِینِ، اِیْنِی: «رَاسْتِ خَوَاشِیِ هَزَارِ چَشْمِ چُنَان / کُورِ بَهْتَرِ کِه اَقْتَابِ سِیَاه»<sup>۷۵</sup>، نَوشْتَه اَسْت: «اِگَر

۷۰. کَلِیَّاتِ سَعْدِی، پَر اَسَاسِی تَصْحِیْحِ و طَبْعِ شَادِرُوَانِ مَحْمَدِ عَلِیِّ فُرُوعِی و مَقَابِلَه بَا دُو نَسْخَه مُعْتَبَرِ دِیْگَر، تَصْحِیْحِ و مَقْدَمَه و تَعْلِیْقَاتِ و فَهَارِیسِ بَه کُوشِشِ: بَهَاءِ الدِّینِ خُرَّمْشَاهِی، ج: ۵، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ دُوسْتَان، ۱۳۸۶ ه.ش. ص ۸۶۸.

۷۱. نَگَر: لَعْتُ نَامَه دَهْخُدَا، ذَبَلِ «شَبْکُور».

۷۲. مَأَسُوفُ عَلَیْهِ، دَکْتَرِ اِحْسَانِ یَارِشَاطِر، سَالْهَآ پِیْشِ اَز اَین، دَر یَا دَا دَاشْتِی بَا چَا شَنِیِ طَبِیْتِ نَوشْتَه بُوْد:

«اَخْرَجْتُ مَعْلُومَ نَشْدِ چِرَانِ مَخْفَاشِ یَا «مَرِغِ عِیْسِی» رَا کِه اَز اَقْتَابِ گَرِیْزَانِ و دَر تَارِیْکِیِ پَرَانِ اَسْت بَجَا یِ شَبْ بَیْنِ، «شَبْکُور» کُذَاشْتَه اَنَد. حِکَایَاتِ تَاجِکِهَا سْت کِه پَشَه بِنْدِ رَا «پَشَه دَان» مِی خَوَانَد؛ و یَا مِی شَنُومِ کِه فَلَانِ «نَاغَا فَلَ» وَا رْدِ شَدِ یَا حَمَلَه بُرَد.»

(اِیرَانِ شَنَاسِی - مَجَلَه ۷، ۷، پَایِزِ ۱۳۶۹ ه.ش. ص ۵۸۵ / اَز «یَا دَا دَاشْتِ (۱۲)» بَه قَلَمِ اِحْسَانِ یَارِشَاطِر.)

۷۳. گِلِسْتَانِ سَعْدِی، تَصْحِیْحِ و تَوْضِیْحِ: دَکْتَرِ حَسَنِ اَنْوَرِی، ج: ۲، تَهْرَان: نَشْرِ قَطْرَه، ۱۳۷۹ ه.ش. ص ۳۸.

۷۴. گِلِسْتَانِ سَعْدِی، مَقْدَمَه و سَرْحِ و تَعْلِیْقَاتِ: دَکْتَرِ حَسَنِ اَحْمَدِی گِیَوِی، ج: ۲، تَهْرَان: سَا زَمَانِ چَآپِ و اِنْتِشَارَاتِ و زَارْتِ فَرَهَنْگِ و اِرْشَادِ اِسْلَامِی، ۱۳۸۶ ه.ش. ص ۱۹۳، هَاوِش.

رَاسْتِش رَا بَخَوَاشِی، چَشْمِ هَزَارِ خَفَّاشِ یَا رُوزْکُور، کُورِ بَآشَد، بَهْتَرِ اَسْت اَز اَین کِه اَقْتَابِ، تَارِیْکِ شُودِ و گِیْتِیِ دِجَارِ ظَلْمَتِ گَرْدِ»<sup>۷۵</sup>؛ و عَجَبْ تَرَا یِن کِه اَین مَعْنِی رَا اَز تَوْضِیْحَاتِ اُسْتَاذِ دَکْتَرِ غَلَا مَحْسُیْنِ یُوسُفِی مَأْخُودِ دَانِسْتَه اَسْت<sup>۷۶</sup>؛ حَالِ اَن کِه اُسْتَاذِ فُرُوزَانِ یَا دِ رَوَانِشَادِ یُوسُفِی - طَابِ ثَرَاه - دَر عِبَارَتِ خُودِ کِه اِنْتِشَا یِشِ نَبِزِ قَدْرِیِ مُتَفَاوِتِ اَسْت، بَه هِیْچِ رُویِ اَز «رُوزْکُور» سَحْنِیِ دَر مِیَانِ نِیَا وَرْدَه اَسْت<sup>۷۷</sup>.

۴. دَر بَارَه بَیْتِ «اِگَر نَبِینَد بَه رُوزِ شَبِّ پَرِه چَشْم / چَشْمَه اَقْتَابِ رَا چَه گِشَاهِ؟!»، سَخْنِ بَه دَرَا زَا کَشِیْد: لَیْکِ رَوَا نَمِی نَمَایَد، دَر اَین مِیَانِ، یَا دِ خَوَانِشِ دِیْگَرِیِ اَز اَین بَیْتِ گِلِسْتَانِ سَعْدِی مَغْفُولِ مَانَد؛ و اَن، هَمَا نَا خَوَانِشِ پِیْشِنَهَادِیِ و مُخْتَارِ اَقَايِ دَکْتَرِ اَمِیدِ مَجِدِ، دَانِشْیَارِ زَبَانِ و اَدَبِیَاتِ فَا رِسیِ دَانِشْگَا هِ تَهْرَانِ، اَسْت.

اَقَايِ دَکْتَرِ اَمِیدِ مَجِدِ هَم، بَر دَاشْتِ گِرَازِ نَد گَانِیِ رَا کِه «شَبِّ پَرِه چَشْم» رَا اِضَافَةُ مَقْلُوبِ عَادِیِ گِرَفْتَه اَنَد، مَرْدُودِ شَمُودَه اَسْت، و اَز بَرَا یِ اَن قُولِ مَرْدُودِ، بَه شُرُوحِ اُسْتَاذَانِ فُرُوزَانِ یَا دِ خَزَائِلِیِ و خَطِیْبِ رَهْبَرِوِ یُوسُفِی - رَحْمَهُمُ اللهُ تَعَالَى - اِرْجَاعِ کَرْدَه اَسْت؛ لَیْکِ خُودِ تَحْلِیْلِ دَسْتُورِیِ و خَوَانِشِیِ رَا بَه جَا یِ اَن پِیْشِ نَهَادَه اَسْت کِه دُورِ مِی نَمَایَد مَقْبُولِ طَبَاعِ اَرَبَابِ اَدْوَا قِ فَرَهِیْخْتَه وَا قِیعِ شُود؛ یَا دَسْتِ کَم، رَا قِیمِ اَینِ سَطُورِ - عَفَا اللهُ عَنَه! - چُنِینِ مِی پِنْدَا رَد.

اَقَايِ دَکْتَرِ مَجِدِ نَوشْتَه اَسْت:

«شَارْحَان ... «شَبْ پَرِه چَشْم» رَا اِضَافَةُ مَقْلُوبِ پِنْدَا شْتَه و اَن رَا «چَشْمِ شَبْ پَرِه» مَعْنِیِ کَرْدَه اَنَد؛ اِیْنِی: اِگَر چَشْمِ خَفَّاشِ دَر رُوزِ نَمِی بَبِینَد. دَلِیْلِ گَمْرَاهِیِ<sup>۷۸</sup> شَارْحَانِ، لَعْتِ چَشْمِ اَسْت کِه سَبَبِ شُدَه<sup>۷۹</sup> اَن رَا فَاعِلِ مِصْرَاعِ پِنْدَا رِنْدِ حَالِ اَن کِه چَشْمِ مَفْعُولِ اَسْت و مَعْنِیِ مِصْرَاعِ اَینِ اَسْت کِه: «اِگَر شَبْ پَرِه دَر رُوزِ چَشْمِ رَا نَبِینَد». کَافِیِ اَسْت بَه جَا یِ چَشْمِ، لَعْتِ دِیْگَرِیِ رَا دَر بَیْتِ بَگَدَا رِیمِ، غَا فَلَ گِیْرِیِ دَسْتُورِیِ بَر طَرَفِ خَوَا هَدِ شُد. مَثَلًا بَگُویِیم: گَر نَبِینَد بَه رُوزِ شَبْ پَرِه نُورِ، شَکِّیِ نِیْسْت کِه مِصْرَاعِ رَا بَه گُونَه اَی مَعْنِیِ خَوَا هِیم کَرْد کِه «نُور» مَفْعُولِ بَآشَد، نَه فَاعِلِ؛ اِیْنِی «اِگَر شَبْ پَرِه دَر رُوزِ، نُورِ رَا نَبِینَد». دَر کِتَابِ دَسْتُورِ تَارِیْخِیِ زَبَانِ فَا رِسیِ، دَر بَارَه زَبَانِ مَتَوْنِ اَدَبِیِ تَا قَرْنِ هَفْتَمِ چُنِینِ اَمَدَه اَسْت: «دَر زَبَانِ اَینِ دُورَه هَا مَوَا رِدِ مَتَعَدَّدِیِ دِیْدَه مِی شُود کِه مَفْعُولِ صَرِیْحِ بَدُونِ حَرْفِ نَشَانَه [ی] رَا

۷۵. هَمَانِ، هَمَانِ ص.

۷۶. نَگَر: هَمَانِ، هَمَانِ ص.

۷۷. سَنَج: گِلِسْتَانِ سَعْدِی، تَصْحِیْحِ و تَوْضِیْحِ: دَکْتَرِ غَلَا مَحْسُیْنِ یُوسُفِی، ج: ۱۰، ص ۲۵۷.

۷۸. کَذَا فِی الْاَصْلِ.

۷۹. کَذَا.

خُودِ «چَشْم»، «سَبَب» شُدَه و شَارْحَانِ رَا اِضْطِلَالِ کَرْدَه اَسْت!!!

استادِ فُروزانِ یادِ روانشادِ دکتر یوسفی - تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ الْوَأَسَعَةَ - در توضیحاتِ بوستان، این معنی را که «موشِ کور» مذکور خُفَّاش باشد، نه این جانورِ مَعهَدِ نَقَبِ زِي، با تردید و چونان قولی مَرَجُوحِ بیان کرده است<sup>۸۳</sup>؛ لیک در توضیحاتِ گُلستان که پَسانِ تَر و با مُراجعه و تأملِ بیشتر تدوین شده است، به همین رایِ مُختارِ ما گراییده و در ترجیحِ این نَظَرِ شَرَحی به قَلَم آورده است و شَواهِدی گِرد کرده<sup>۸۴</sup> که در جای خود خواندنی است و لا بُد خواهندگانِ چُنینِ بَحْثِهایِ لُغوی و اَدَبی، خود بدان در خواهند نگریست.

بَحْثِ "موش" است. این راهم بگویم:

"خُفَّاش" عَلی الظَّاهِرِ به واسطهٔ مُشابهتی که به موش دارد، از دیرباز، در فرهنگها و زبانهایِ گوناگون با «موش» پیوستگی یافته و مثلاً چیزهایی از قبیلِ «موشِ چرمی» و «موشِ بالدار» و ... خوانده شده است. حتّی برخی از کُذشتگان، "خُفَّاش" را موشی پنداشته اند که پَسانِ تَر بدین ریخت درآمده است<sup>۸۵</sup>.

در چُنینِ مباحث، جایِ اِطالَهٔ کلامِ هَسْت؛ لیک این مقام را، سزایی آن مرام نیست؛ وَ مِنَ اللهِ التَّوْفِيقُ!

به کار رفته است و این گونه استعمال در نظم بسیار متداول است مثال این مورد در نظم و نثر فراوان است و غالباً تشخیصِ فاعل از مفعول، تنها از روی سیاقِ عبارت و معنی آن ممکن است، نه از ساختمانِ جمله. ... ضمن آن که ندیدن چشم، کنایه از کوری و تاریکی مفرط است چنان که ضرب المثل "چشم، چشم را نمی بیند" نیز به همین دلیل به کار رفته است؛ در مصراعِ موردِ نَظَرِ نیز شب پره "چشم" را نمی بیند.<sup>۸۰</sup>

می نویسم:

مُدَّعا، بیش و کم روشن است؛ و ما حَصَلَ مَدَّعايِ ایشان، آن می شود که در زبانِ فارسی، اگر کسی بخواهد بگوید: فلانی نابیناست، یا: قادر به دیدن نیست، می تواند بگوید: فلانی "چشم" را نمی بیند!

آیا شمایِ فارسی زبان چُنین تعبیری را فارسی و فصیح می دانید و مُفید چنان معنی می شمارید؟! مَنْ بِنَدَهٔ مَحْصَلِ که با توضیحاتِ اُستادِ اَدَبیاتِ دانشگاهِ تهران، قانع نشدم و بَر مَرَاتِبِ "عافِلْگیری" ام افزوده شد! داوری با شماست.

۵. سَزَنده است تا از این جُست و جوهایِ خفافی! در سُخَنِ

شَیخِ سَعْدی بیکباره برنیا سوده ایم، این را نیز بیفزاییم که:

«موشِ کور» و نیز «موشِکِ کور» که در بوستان و گُلستانِ شَیخِ شیراز مذکور است، بظاهرو چنان که اِسْتِنْباطِ بسیاری از اهلِ نَظَرِ نیز بوده است، همان «خُفَّاش» / «سَبْ پَرِه» / «سَبْ پَرِه» است و نباید آن را با «موشِ کور» مُصْطَلَحِ در عَصْرِ ما که در نقبهایِ زیرزمینی می زید و ظاهری چون موش دارد، خَلَط کرد.

سَعْدی در بابِ چهارمِ گُلستانِ فرموده است:

نورِ گیتی فُروزِ چشمهٔ هُور،

زِشت باشد به چشیمِ موشِکِ کور!<sup>۸۱</sup>

شَیخِ در بابِ سوّمِ بوستان نیز می فرماید:

ز خورشیدِ پنهانِ شَودِ موشِ کور

که جهلست با آهنینِ پُنجِه زور!<sup>۸۲</sup>

۸۳. نگر: همان، ص ۳۱۹.

۸۴. نگر: گُلستانِ سَعْدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.

۸۵. نمونه را، سنج:

مَنافعِ خَیوان، عبد الهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی، به کوشش: مُحَمَّدِ رُوشَن، ج: ۱، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۱۵۶؛ و: فرهنگنامهٔ جانوران در ادب پارسی، دکتر منیره عبد الهی، ج: ۱، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۱۰ / ۳۵۸، هامش (در گفتاوردها: نُزْهَتِ نامةٔ عَلائی، ص ۱۴۲).

۸۰. پژوهشنامهٔ ادبیاتِ تعلیمی (فصلنامهٔ تَخْصُصی / نشریّهٔ علمی - پژوهشی)، ۶، ش ۲۱، بهار ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ (از مقالهٔ «بُرخِ ظرافت‌های بلاغی و معنایی پنهانِ تعلیمی در سخنِ سَعْدی» به قلمِ دکتر امید مجد).

۸۱. گُلستانِ سَعْدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ص ۱۲۸.

۸۲. بوستانِ سَعْدی (سَعْدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکتِ سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۱۳، ب ۱۹۳۴.